«خرقه سوزی» در شعر حافظ

مرامی، فرشید

عبد الرحمان جامی در نفحات الانس‏ درباره حافظ چنین نظر می‏دهد: «شمس الدین محمد حافظ شیرازی، رحمة الله تعالی وی لسان الغیب و ترجمان‏ الاسرار است.بسا اسرار غیبیه و معانی‏ حقیقیه که در کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده است.هر چند که معلوم نیست‏ که وی دست ارادت پیری گرفته و در تصوف به یکی از این طایفه نسبت درست‏ کرده،اما سخنان وی چنان بر مشرب این‏ طایفه واقع شده است که هیچ کس را آن‏ اتفاق نیافتاده»(1)

جامی شعر شناس و تذکره عرفانگار بخوبی دریافته بود که بزرگترین صنعت‏ شعری حافظ ایهام است و همین ایهام وی‏ را نزد هر طایفه از فرق صوفیانه عزیز می‏دارد،زیرا که می‏توان شعر وی را به هر ذوقی معنی بخشید.البته این ایهام نه تنها در شعر حافظ بلکه در زندگی وی هم سایه‏ افکنده است و به رغم شهرت و مقبولیت‏ عامش(2)هنوز بدرستی زندگی وی شناخته‏ نشده است.(3)این ایهام زیبا در شعر حافظ،ابهام رمز آلودی به شعر وی‏ می‏بخشد که اگر وی سخن خود را آشکار می‏گفت این دلپذیری را نداشت که امروز هر کس خود را محرم اسرار حافظ می‏شمارد حافظ را سنگ صبور دل‏ خویش،اما ایهام حاکم بر شعر حافظ گاهی پرده بر روی مضامینی که به وضوح‏ و آشکاری بیان شده می‏کشد و مفسر شعر او را گمراه می‏کند و شارح را به دنبال‏ تفاسیری نه چندان واقعی،و با کش و قوسهای دور از ذهن می‏کشد از جمله این‏ موارد اصطلاح فنی صوفیانه«خرقه‏ سوزی»است.می‏دانیم که سلسله‏های‏ صوفیه لباس خاص بر تن صوفیان مسلک‏ خویش می‏کرده‏اند که خرقه نامیده می‏شد.

خرقه:ظاهر وجود را گویند و بدن را نام‏ نامند و بر افناء رسوم بشری هم اطلاق‏ کنند.(4)این خرقه پوشیدن،یعنی به‏ عضویت رسمی آیین تصوف درآمدن و در جرگه صوفیان و سالکان قرار گرفتن بوده‏ (خرقه)واژه عربی و مشتق از خرق به معنی‏ چاک زدن جامه و یا پوشاک سوراخ‏ سوراخ،و لباس که از گریبان تا دامن چاک‏ شده باشد.لذا خرقه به معنی چاکزده باشد و غالبا به رنگ کبود،یعنی لباسی بر خلاف‏ جامه فقها و زهاد که یکپارچه و از رنگ‏ شتری تا سفید را شامل می‏شد.گاهی این‏ خرقه دلق هم نامیده می‏شد و روی هم‏ جامه صوفیان از پارچه نخی و یا پشمی و یا پوست حیوانات حلال گوشت تهیه‏ می‏گشت،یا آن که از تکه‏های پارچه در رنگ‏های مختلف و نیز تکه پوستهای کهنه،به هم دوخته می‏شد و نام خرقه ملمع‏ یا دلق مرقع بدان می‏دادند و یا این که‏ جامه‏ای را وصله‏های فراوان زده و آن را مرقعه می‏نامیدند.معمولا خرقه‏ها از پارچه کبود تهیه می‏شد و این رنگ نشانه‏ ترک دنیا و تمییز صوفی از سایر طبقات‏ اجتماعی جامعه بود.(5)و یا برخی از صوفیان تندرو در مسلک خویش از پشم و پلاس مویین و الیاف گیاهان نیز خرقه را تهیه می‏کردند که سخت خشن می‏بود و تن‏ را می‏آزرد و«سگ نفس»را معذب‏ می‏ساخت.

خرقه پوشی مراتبی داشت از خرقه‏ توبه،خرقه اراده،تبرک،تصرف تا خرقه‏ ایمان و خرقه آموزگاری و خرقه راهنمایی، که هر کدام از سلسله‏های تصوفی برای‏ خرقه خود انواعی از خرقه‏های را در نظر می‏گرفت.(6)اما خرقه پوشی و سیر مراتب‏ این هیچگاه دلیلی بر تعلق دائمی خرقه بر تن صوفی نبود و صوفیان هر گاه از مسیر سیر و سلوک که مورد نظر پیر و مرشد قرار داشت خارج می‏شدند،تنبیهاتی در مورد آنها به اجرا درمی‏آمد که یکی هم«خرقه‏ سوزی»بود،خرقه‏ای که حضرت علی(ع) دست به دست تا به پیر خانقاه رسیده بود و بر تن مرید شایسته پوشانده می‏شد گاه به‏ مناسبتهایی از تن وی درمی‏آمد و همان‏ خرقه که صلاحیت و سلامتی صورت‏ ظاهری را می‏نمایاند گاهی موجب‏ خودنمایی و تعیین نفسانی می‏شد.(7)

به قول حافظ خرقه مستوجب آتش‏ می‏شد:

نقد صوفی نه همه صافی و بی غش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آن باشد(8)

غزلی که این بیت مطلع آن است از زیباترین غزلیات حافظ می‏باشد و سرآغاز این غزل بارها مورد شرح شارحان دلبسته‏ به شعر حافظ قرار گرفته است.نمونه‏ای‏ از این شرح را بدین گونه می‏توان آورد:

سودی شارح معروف دیوان حافظ در آناتولی درباره خرقه سوختن شرحی‏ شاعرانه می‏دهد.(9)

معلوم می‏شود از آداب و رسوم‏ باده نوشان اعاجم(ایرانی)که وقتی بین دو دوست شکرآب می‏شود آن که طالب صلح‏ است هر کدام باشد پیراهن خود را درآورده‏ و به شکرانه صلح آتش می‏زند.جامی در «نفحات الانس»در احوال خواجه‏ عبد الخالق غجدوانی می‏نویسد: «بعضی‏ها عقیده دارند که خرقه در بر کردن‏ همانا زنار بستن است و خرقه سوختن زنار

بریدن.»(10)

همانطور که با اندکی دقت می‏توان‏ فهمید سلطه ایهام بر شعر حافظ اصطلاح‏ فنی صوفیانه خرقه سوزی را تحت تأثیر قرار داده و شارحان به گونه‏ای ایهام آلوده‏ به تفسیر و توضیح آن پرداخته‏اند.

در صورتی که این واژه بدون هیچ گونه‏ نیازمندی به تفسیر عبارت است از یک‏ مرحله از مراحل تنبیهات خانقاهی در بین‏ صوفیان.زندگی گروهی در خانقاه،گاه‏ با اختلاف نظر و مناظره و مشاجره لفظی‏ صوفیان ناصاف همراه بود که در این‏ صورت رهبریت خانقاه می‏بایستی علاوه‏ بر پیشگیری از این گونه موارد،در صورت‏ پدید آمدن آن،برای موجدان و عاملان‏ اغتشاش در خانقاه تنبیهاتی مناسب را به‏ اجرا در می‏آورد که برخی به گونه ذیل‏ بودند.در اغلب روزهای ماه در خانقاه‏ استغفار کردن دسته جمعی صورت‏ می‏گرفت که کدورتهای احتمالی و خصومتهای پنهانی را وضع می‏کرد،این‏ استغفار دسته جمعی«ماجری»نامیده‏ می‏شد.(11)در صورتی که ماجری کردن‏ نمی‏توانست«صفا»و آرامش را به خانقاه‏ ارمغان آورد.در این صورت پیر یا مرشد خانقاه با تفحص،صوفی مجرم و ناصاف‏ را یافته و به صورت«غرامت»یعنی درآمدن‏ از صف صوفیان و پرداختن به کار «خادمان»در خانقاه از قبیل تکدی برای‏ صوفیان جهت امرار معاش آنها،مراقبت‏ از کفش‏های صوفیان،آب آوردن برای‏ تحلی آنها،...آن صوفی به استغفار می‏پرداخت گاهی این غرامت تنبیه‏ مضحکی به صورت«پای ماچان»را نیز داشت که صوفی به صورت مسخره در کنار دیوار در حالی که روی یک پای ایستاده و گوش‏های خود را به عکس با دستها گرفته‏ می‏ایستاد تا پیر و مرشد عذر وی را بپذیرد.(12)اما اگر خطای صوفی بالاتر از اینها بود،خرقه از وی ستانده می‏شد و برای عبرت دیگران از خانقاه بیرونش‏ می‏کردند(13)و در نهایت امر برای قطع‏ علاقه صوفی خاطی از خانقاه مرحله‏ «خرقه سوختن»بود یعنی به دستور شیخ‏ خانقاه خرقه صوفی را از وی گرفته و در حیاط خانقاه با نفت می‏سوزاندند و این‏ تنبیه بالاترین تنبیهات محسوب می‏شد؛ صوفی خرقه سوخته دیگر صوفی تلقی‏ نمی‏شد و می‏بایستی برای پای نهادن به‏ صحن خانقاه تمامی مراحل سیر و سلوک‏ را از ابتدا شروع می‏کرد.(14)آنچه در بیت‏ حافظ می‏آید تنها یک اصطلاح فنی‏ خانقاهی صوفیانه بوده و نیازی به تعبیر و تفسیر دیگر ندارد و حافظ به سادگی‏ می‏خواهد بگوید که اگر این صوفیان که‏ زندگی دیگر اقشار جامعه را به نقد می‏کشند و با معیار و محک خویش آنها را محکوم‏ می‏کنند،در واقع از سر صحت و سلامتی‏ نقد نیست و ای بسا که خود این صوفیان‏ نقاد خود خطاکارانی هستند که به تنبیه‏ خرقه سوزی مستحقند و تنها هرج و مرج‏ تفکر و اندیشه حاکم بر جامعه به آنها امکان‏ چنین نقادی را داده است.

منابع

1-نفحات الانس من حضرات القدس،نور الدین‏ عبد الرحمان جامی،تصحیح دکتر محمود عابدی،تهران 1370 ص 611

2-همان،ص 612

3-تنها تلاشی که برای روشن کردن زندگی حافظ راه به‏ جایی می‏برد از کوچه رندان اثر دکتر زرین کوب،نشر سخن، چاپ هشتم،1373

4-تصوف و ادبیات تصوف،یوگنی ادوارد ویچ برتلس، ترجمه سیروس ایزدی،چاپ دوم نشر امیر کبیر.

5-تاریخ خانقاه در ایران،دکتر محسن کیانی،تهرانی‏ 1369.ص 451.

6-جواهر الاسرار،آذری طوسی،تهران،1353 ص‏ 282.

7-قواعد العرفاء و آداب الشعرا،نظام الدین ترینی قندهاری‏ پوشنجی به اهتمام احمد مجاهد سروش،1374 چاپ اول ص‏ 102.

8-دیوان حافظ به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر،تهران‏ صفی علی شاه،1366 ص 215.

9-شرح سودی بر حافظ،ترجمه خانم دکتر عصمت‏ ستارزاده،چاپ چهارم،1373 انتشارات زرین و نگاه

10-نفحات الانس،جامی،ص 383.

11-اوراد الاحباب و فصوص الاداب،یحیی باخزری، به اهتمام ایرج افشار،تهران،1353 ص 254.

12-دیوان حافظ،چاپ قزوینی ص 305-لغت نامه‏ دهخدا زیر همین واژه ص 90.

13-اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید محمد بن‏ المنور میهنی،به اهتمام دکتر صفا،تهران،1332.

14-تاریخ خانقاه در ایران ص 448.